

نحر

گزارش نشستهای علمی

تهیه و تنظیم:

حسین محمد دوست

دانش پژوه رشته تخصصی فقه و اصول ورودی ۸۳

این نوشتار حاصل سخنان استاد محترم حجت الاسلام و المسلمین حمید درایتی (زید عزه) است که طی نشستی با دانش پژوهان رشته تخصصی فقه و اصول ایراد شده است.
عنوان گزارش: آشنایی با شاکله علم اصول
ساختار گزارش:

- مقدمه

- پیش فرض های علم اصول

- مباحث علم اصول

- مباحث بیان شارع

- مباحث اطاعت یا معصیت

- پرسش و پاسخ

قرار است در این فرصت بحثی درباره شاکله علم اصول داشته باشیم، ابتداءً چند نکته به عنوان مقدمه گفته می‌شود:

مقدمه اول: علم اصول از آن دانش‌هایی است که فرصت‌های بانشاط طلاب را به خودش اختصاص داده و طلبه ساعات قابل توجهی را در طول تحصیل چه در مقطع سطح و چه در مقطع درس خارج به این دانش اختصاص می‌دهد. به هر حال چون طلبه فرصت بسیار زیادی از عمر تحصیلی خود را به این علم اختصاص می‌دهد ضرورت دارد که هرچه بهتر و عمیق‌تر و فراگیرتر این علم را بیاموزد.

مقدمه دوم: علم اصول از علوم دیگر وام گرفته و یا به تعبیر دیگر بربک پیش‌فرض‌هایی مبتنی شده است که باید آن پیش‌فرض‌ها را بدانیم و علم اصول مقصدی دارد و آن این است که در این علم قواعدی منقح می‌شود که باتوجه به آن قواعد شخص می‌تواند عملیات استنباط و استخراج احکام شرعی از متون دینی را به دقت انجام بدهد.

اگر ما توجهی به پیش‌فرض‌های علم اصول نداشته باشیم و بر اصولی که این علم بر آنها مبتنی است دقت و توجه نداشته باشیم، در درک و فراگیری و انسجام بخشی این دانش دچار مشکل خواهیم شد. مجموعه مباحثی که در ارتباط با علم اصول مطرح می‌شود مباحث بسیار زیادی است که گاه در کتابهای اصولی هم به طور مشخص به آن پرداخته نمی‌شود، مباحثی مثل مبادی تصویری و تصدیقی علم اصول و فلسفه علم اصول البته این حرف‌ها از حوصله بحث خارج است و مربوط به موضوع جلسه نیست اگر چه در شاکله علم اصول اشاره‌ای به برخی از پیش‌فرض‌های علم اصول می‌کنیم.

مقدمه سوم: به نظر می‌رسد یکی از مشکلاتی که نوع دانش پژوهان علوم دینی خصوصاً تاپایان سطح با آن درگیرند آن است که احساسشان این است که از علم اصول یک اجزاء

پراکنده‌ای را در اختیار دارند و به یک دانش منسجم از این علم نرسیده اند با اینکه الموجز، اصول استنباط، اصول فقه، رسائل و کفایه را در این رابطه می خوانند ولی نوعاً تا پایان کفایه هم احساس می شود که از این مسأله رنج می برند که چهارچوب کلی از این علم پیدا نکرده اند، درست است که اجزاء بسیار زیادی را آموخته اند ولی اشراف کاملی بر مسائل این علم ندارند و ارتباط مباحث را درک نکرده اند.

این نکته ضرورت یک نگاه کلی به کل این دانش و اینکه این دانش درصدد پاسخگویی به چه نیازی است و چه ترابطی میان مسائل و مباحث و دلایل و خاستگاه هر بحث است را روشن می کند که اگر در یک سلسله جلسات مشخص این مباحث مطرح شود و یک نگاه کلی از منظر کلی به کل دانش علم اصول و خاستگاه مباحث آن شود، دانش پژوهان علم اصول با نگاهی روشن تر مباحث را دنبال می کنند.

پیش فرضهای علم اصول

در اینجا مروری بر پیش فرضهای اساسی علم اصول می کنیم و بعد فهرست جامع مباحث علم اصول را مطرح می کنیم.

می دانید که در تعریف علم اصول می توانیم بگوییم منطق تکلیف، یعنی علم اصول منطق است ولی منطق تکلیف است که در بحث های آینده این مطلب روشن ترمی شود، حالا که منطق تکلیف است یقیناً یک سری پیش فرضهایی دارد که عبارتند از:

۱- اینکه خداوندی وجود دارد که برای انسان (موجود مختار) وظایف و دستوراتی را قرار داده پس وجود پروردگار به عنوان یک مکلف یکی از پیش فرضهای علم اصول است.

۲- از طرف دیگر مکلفی وجود دارد که آن انسان است و چون دارای اختیار است تکلیف در حق او معنی دارد و اگر اختیار نبود تکلیف معنی نداشت پس باید مکلفی وجود داشته باشد که مختار و مسئول باشد یعنی بشود از او سؤال کرد پس پیش فرض دیگر علم اصول این است که

انسان یک موجود مختار است و به تبع آن مسئولیت دارد. در نتیجه می بینیم اصول مباحث انسان شناسی اسلام پیش فرض علم اصول است.

۳- پروردگاری که تکلیف را وضع کرد. ظالم نیست عادل است «ان الله ليس بظلام للعبيد»^۱ و «لا يظلم مثقال ذرة»^۲. پس مکلف که آفریدگار است ظالم نیست و در مباحث تکلیف هر جا به ظلم برسیم می گوئیم چنین تکلیفی وجود ندارد و در منطق تکلیف ما ظالم نبودن خدا خیلی پررنگ است یعنی خیلی از دلایلی که در علم اصول داریم برگرفته از این است که طرف حساب مایک تکلیف کننده عادل است.

۴- آن تکلیف کننده حکیم است یعنی بیهوده مکلف را به زحمت نمی اندازد و حکم لغو صادر نمی کند.

۵- مکلف بر ترک تکلیف یک مجازات بسیار سنگینی را مترتب کرده یعنی این گونه نیست که تکلیف بکند و بنده را بازخواست نکند و عملاً بر بازخواست هم هیچ ترتیب اثری ندهد، بلکه هم بهشت دارد هم جهنم.

۶- راه ما برای رسیدن به احکام و دستورات او منحصر در این است که یا به قرآن مراجعه کنیم یا از کلام پیغمبر ﷺ و امام علیا بشنویم و با هیچ کس وحی و الهام ندارد جز با پیامبران علیهم السلام و آنها که عالم به علم غیب هستند یعنی نمی توانیم به ادعای الهام کردن هر کسی توجه کنیم. پس راه رسیدن به اوامر الهی در یک حوزه عقل و در اکثر موارد نقل است.

۷- خداوندی که تکلیف می کند از اطاعت ما بی نیاز است و معنای بی نیازی این است که تمام فایده تکلیف به خود ما برمی گردد. یعنی تمام قوانین و مقرراتی که خداوند وضع کرده مصالح و مفاسدش به بندگان برمی گردد. پروردگار عالم و آگاه به اعمال بندگان است، یعنی نمی توان به او گزارش نادرست داد، نمی شود توجیه نادرست کرد، این مطالب هر کدامش در یک جای اصول دخالت دارد. پس خداوند هم قادر بر عقوبت است و هم آگاه است که چه کسی دقیقاً

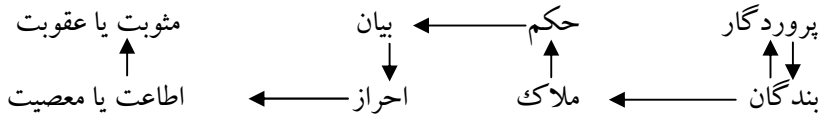
به دستوراتش عمل کرده و چه کسی عمل نکرده.

۸- خداوند در بیان تکلیفش روشی غیر از روش معمول و متعارف مردم نداشته، و همان طوری که مردم برای بیان مطالب خود از زبان استفاده می کنند، شارع مقدس نیز دستورات خود را بر قلب پیامبر الهام می کند و پیامبر مطالب وحی شده را در قالب زبان منعکس کرده و یا از اوّل به صورت زبان وحی شده است. آن قسم هم که در ارتباط با سنت است یا گفتار بوده یا افعالی که مفید بود یا تقریر و سکوت بوده یعنی دقیقاً روش شارع برای بیان مقاصد، دستورات و قوانین خودش همان روش رایج عرفی است که عرف برای بیان مقاصد خود به کار می برند.

اینها برخی از پیش فرضهایی است که در تنظیم قواعد اصولی دخالت دارند.

مباحث علم اصول

در این شکل دقت کنید.



گفتیم که تکلیف هم مکلف دارد هم مکلف و برای بندگان یک سری افعال دارای مصلحت و دسته دیگر دارای مفسده است (ملاک)، از طرف دیگر قبلاً گفتیم که پروردگاری که تکلیف می کند حکیم است حالا که یک سری افعال برای بندگان مصلحت و گروهی دیگر مفسده دارد خداوند متعال بر اساس این مصلحت و مفسده حکم را تشریع می کند، حکمی که تشریع شد توسط پروردگار بیان می شود و الا حکم بدون بیان فایده ای ندارد؛ تأخیر بیان بعد از تشریع لازم نیست تأخیر زمانی باشد. بلکه گاهی رتبی است گاهی هم زمانی.

بعد از بیان، بندگان دنبال احراز حکم می روند یعنی از قرآن و سنت احراز می کنیم که فلان عمل واجب است یا مستحب، یک تکلیف الزامی است یا غیر الزامی، بعد از احراز، یا اطاعت می کنیم یا معصیت و وقتی اطاعت کردیم خداوند ثواب می دهد و اگر معصیت کردیم عقاب

می‌کند. تقریباً به یک معنی می‌توان گفت تمام اصول به همین رابطه‌ها برمی‌گردد یعنی دقیقاً مصلحت و مفسده، حکم، احراز، اطاعت و معصیت و ثبوت و عقوبت.

ما در علم اصول دنبال شناسایی اینها هستیم هر کدام از اینها بحث دارد و با دیگری روابطی دارد و براساس پیش فرض های علم اصول بین اینها تعامل خاصی برقرار است و علم اصول می‌خواهد این رابطه‌ها را کشف کند.

بعضی از مباحث علم اصول را ذکر می‌کنیم تا درک کنیم که چگونه در این رابطه جای می‌گیرند مثلاً گفتیم که خداوند متعال برای ما حکم دارد می‌دانید که خیلی از مباحث اصول به حکم برمی‌گردد مثلاً از جمله مباحث حکم اینهاست:

تعریف حکم: که بحث می‌کنیم حقیقت حکم چیست؟ به جای این اصطلاح می‌توان از دستور یا وظیفه مقرر استفاده کنیم. ولی ما در اصول از اصطلاح حکم استفاده می‌کنیم.

بحث دیگر مراتب حکم است که عبارتند از اقتضایی، انشایی، فعلی و منجز. وقتی حکم را بررسی می‌کنیم می‌بینیم مراتبی دارد یک وقت فقط واجد ملاک است، یک وقت انشاء می‌شود، یک دفعه شرط فعلیتش تحقق پیدا می‌کند، یک دفعه به صورتی است که اگر تخلف کنیم حتماً استحقاق عقوبت داریم.

بحث اقسام حکم: در این بحث مباحثی مثل حکم تکلیفی و وضعی، حکم واقعی و ظاهری، حکم مولوی و ارشادی بحث می‌شود.

رابطه احکام با یکدیگر: مثلاً تضاد احکام خمس که از درون آن بحث اجتماع امر و نهی بیرون می‌آید که البته بحث کبروی نمی‌کنیم بلکه بحث صغروی انجام می‌شود یعنی بحث نمی‌کنیم که آیا اجتماع امر و نهی جایز است یا خیر. بلکه بحث می‌کنیم آیا در این موارد اجتماع امر و نهی پدید آمده یا خیر.

از دیگر مباحث رابطه احکام، بحث اجتماع مثلین است که در اصول می‌خوانیم که مثلاً

نمی‌شود در وجوب با یکدیگر جمع شوند.

از دیگر مباحث حکم مباحث استلزامات عقلیه است. استلزامات عقلیه را می‌توان در دو حوزه بحث کرد یکی در حوزه احراز یکی در حوزه خود حکم.

از مباحث استلزامات عقلیه بحث مقدمه واجب است که می‌خواهیم ببینیم اگر شارع تکلیفی به ذی المقدمه دارد حتماً تکلیف وجودی به مقدمه هم دارد. درحقیقت می‌خواهیم بگوییم بین این دو حکم تلازم وجود دارد از این جهت در مباحث حکم بحث می‌شود.

از دیگر مباحث این موضوع این است که «امربه شیئ مقتضی نهی از ضد است» اگر مولی چیزی را واجب کرد ضد او را حرام کرده حالا بحث می‌کنیم که ضد عام حرام است و یا ضد خاص هم حرام است؟

البته مباحث استلزامات عقلیه به گونه ای در حوزه احراز هم قابل بحث است.

از دیگر مباحث حکم این است که بعضی از احکام عقلاً غیرقابل جعل هستند. چون قبلاً گفتیم که ما با شارعی سر و کار داریم که حکیم است و عادل، لذا عقل می‌گوید خدای حکیم و عادل یک کارهایی را نکرده یا نمی‌تواند بکند مثلاً، تکلیف به غیر مقدور که عقل می‌گوید ظلم است که خداوند از مایجری رابخواهد که توان انجامش رانداشته باشیم. پس از اینکه خداوند حکیم و عادل است می‌توانیم این قاعده عقلی را استخراج کنیم که تکلیف به غیر مقدور محال است، حالا براساس این قاعده خیلی از مباحث مطرح می‌شود که فرصت فهرست کردن آنها نیست.

کبرای این قاعده مسلم است که بگوییم هر حکمی که غیر مقدور بود می‌توانیم بگوییم این حکم تشریع نشده است. اما در مورد صغرای این قاعده بحث و اختلاف نظر است مثلاً آیا قدرت در ظرف تکلیف شرط است یا در ظرف امتثال یعنی ممکن است لحظه تکلیف کردن غیر مقدور باشد ولی زمان امتثال مقدور، حالا چنین تکلیفی مقدور است یا غیر مقدور؟

از دیگر مباحث این است که آیا جامع مقدور و غیر مقدور، مقدور است یا خیر؟ یعنی اگر به مجموعه اشیا یی که برخی از آن‌ها مقدور و برخی غیرمقدور است تکلیف بشویم یا اگر به طبیعی که برخی افراد آن مقدور و برخی غیر مقدور است مکلف شویم می‌توانیم بگوییم امر به مقدور شده ایم و یا چون برخی افراد آن غیر مقدور است بگوییم تکلیف به غیرمقدور شده ایم؟ البته بحث جایی است که وجوب استغراقی نباشد یعنی تک تک افراد طبیعت وجوب جداگانه نداشته باشند مثلاً فرموده نماز بخوانید برخی از افراد مقدورند برخی غیر مقدور آیا می‌توانیم بگوییم طبیعت نماز حتی درضمن فرد غیر مقدور خواسته شده یا خیر؟

از دیگر بحث‌های تکلیف به غیرمقدور این است که عجز اختیاری چه حکمی دارد؟
دیگر اینکه مقدور با واسطه آیا مقدور است یا خیر؟

از دیگر مباحثی که از پیش فرض عادل و حکیم بودن شارع به دست می‌آید این است که شارع نمی‌تواند تکلیف را مشروط به علم کند و اخذ علم در موضوع حکم جایز نیست که بعضی در واجب مشروط و برخی در واجب معلق غیرممکن می‌دانند.

اینها همه مجموعه مباحث حکم است که برخی قائلند که غیرممکن است یعنی نمی‌شود چنین احکامی جعل شود چون یا صفات خدا اجل است از این که این گونه تکلیفی بکند یا اینکه تصور مسئله مساوی است با تکذیب مسئله مثلاً اگر بگوییم احکام مقید به عالمین به حکم است درحقیقت صورت مسئله حالت تناقض و تنافی دارد.

مباحث بیان شارع

دراصول بحث‌های عمده ای داریم که مربوط به حوزه بیان شارع است که درحقیقت غیر از استلزامات عقلیه کلیه مباحث الفاظ علم اصول را شامل می‌شود.

چون گفتیم پیش فرض ما در بیان این است که شارع دقیقاً براساس روش رایج و متداول عقلاً بیان حکم کرده اگر عقلاً گاهی اوقات با عملشان گاهی با سکوتشان گاهی با الفاظ مقصود

خود را می‌رسانند شارع هم همین کار را کرده.

پس ما وقتی درحوزه بیان بحث می‌کنیم دقیقاً باید تمام آن چیزی که در زبان به عنوان مهم‌ترین عامل برای نقل و انتقال مفاهیم به یکدیگر مورد استفاده عموم مردم قرار می‌گیرد مفصلاً بحث شود حتی از پیدایش زبان و واضح لغت و رابطه لفظ و معنی نیز باید بحث شود.

پس به خاطر اینکه شارع حرفهایش را به صورت رایج و متداول عقلاً بیان کرده است و عقلاً هم نوعاً از ظرفیت زبان و از ابزار زبان برای نقل و انتقال مفاهیم بهره می‌گیرند (گرچه اوقاتی از سکوت و عمل نیز استفاده می‌کنند) لذا ما مباحث زیادی را در رابطه با زبان‌شناسی داریم.

درحوزه بیان بحثهای وضع، دلالت، حقیقت و مجاز، ظهورات (که گاهی اوقات صغرای ظهور را مشخص کرده است) مثل مفاهیم و امر عقیب حظر و امر بعد از امر^۳ و گاهی هم به صورت کلی بحث می‌شود مثل بحث ظهور وضعی، ظهور اطلاقی، ظهور انصرافی، ظهور باقرینه و... که عمدتاً مباحثی است درحوزه روشهای رایج عقلاً و مباحث زبان مطرح، می‌شود علاوه بر اینها اطلاق و تقیید، عام و خاص و قسمت زیادی از مباحث تعادل و تراجیح مثل تخصیص، تخصص، حکومت و ورود و... درحوزه بیان بحث می‌شود.

لذا علم اصول به ظرفیتهای مختلف زبان نظر دارد چون زبان حقیقت بسیار پیچیده است و شناخت این حقیقت می‌تواند ما را راهنمایی کند برای احراز صحیح حکم اما ابزار بیان را درست شناسیم دقیقاً نمی‌توانیم حکم را احراز کنیم و اگر حکم درست احراز نشود اطاعت نیز صحیح انجام نخواهد شد و در نتیجه عقاب مترتب خواهد شد.

مباحث اطاعت یا معصیت

عرض کردیم فعلی که مصلحت یا مفسده داشت و خداوند حکیم برحسب آن دستوری صادر کرد و آن دستوری را که صادر کرد، بیان هم کرد، و مکلف هم دنبال احرازش رفت، وقتی احراز کرد یا اطاعت می‌کند یا مخالفت و خداوند هم بر اطاعت ثواب و بر معصیت عقاب مترتب

کرده در بحث اطاعت و معصیت در علم اصول زیاد بحث می شود، می گوییم حوزه اطاعت یا معصیت حوزه ای است که عقل در آن حکم می کند یعنی می گوید وقتی شارع و مولی یک دستوری داده چگونه آن دستور اطاعت یا معصیت می شود.

از مباحث اصولی که زیر مجموعه بحث اطاعت و معصیت واقع می شود بحث تعبدی و توضیلی است. که بحث می شود آیا در امتثال، قصد امر یا قربت لازم است یا خیر؟ شارع که فرموده کاری را انجام بده آیا لازم است که در انجام آن قصد قربت بکنم یا صرف انجام آن اطاعت است که اگر اطاعت محسوب شد مثبت دارد نه عقوبت. ولی اگر عقل بگوید صرف انجام بدون قصد قربت اطاعت نیست پس در حقیقت هنوز مکلف اطاعت نکرده و یک بنده عاصی محسوب می شود که مستحق عقاب است. پس در تعبدی و توضیلی بحث می شود که آیا عقل قصد قربت را لازم می داند یا نه؟

البته توجه به این نکته ضروری است که از برخی ادله شرعی چنین برمی آید که برخی از تکالیف نیاز به قصد قربت ندارد مثل تطهیر لباس نجس.

از دیگر بحث هایی که زیر مجموعه بحث اطاعت و معصیت محسوب می شود این بحث است که آیا امتثال اجمالی کافی است یا نه؟ یعنی عقل که میگوید باید اطاعت خداوند بشود آیا اطاعت اجمالی را کافی می داند یا فقط امتثال تفصیلی را اطاعت می داند؟ بحث امتثال اجمالی هم در بحث قطع وهم در بخش اصول عملیه بحث می شود.

امثال اجمالی: مثل این که مکلف دو تا لباس دارد نمی داند کدام یک پاک است ولی یقین دارد یکی از دو لباس پاک است مکلف می تواند دو نماز در دو لباس بخواند که یقین می کند در لباس پاک نماز خوانده آیا این امتثال اجمالی کافی است یا خیر بلکه باید تحصیل علم پیدا کند؟ مثلاً از یک فرد مطلع پرسد و لباس پاک را معیناً تشخیص دهد.

از دیگر مباحث بحث اطاعت و معصیت بحث امتثال بعد از امتثال است. مثلاً یک بار

نمازخوانده آیا می تواند دوباره هم همان نماز را بخواند آیا جایز است یا خیر؟ از جمله مباحث اطاعت و معصیت بحث «اجزاء» است. اجزاء این است که مکلف به یک حجت یا قطع یا اماره یا اصل عملی عمل کند یا در فرض اضطرار که خود مولی تکلیف را برداشته یک عمل را انجام داده آیا اطاعت محسوب می شود یا خیر؟

می گویند اطاعت نشده بلکه اطاعت موقعی است که عمل را دقیقاً مطابق حکم اتیان کند چون وقتی معلوم شد که اماره یا اصل عملی خلاف واقع است، در این فرض عقل می گوید که اطاعت نکرده ای بلکه اطاعت آن است که دقیقاً عمل اختیاری را یا نماز با طهارت واقعی را انجام دهی. عقل کدام یک را می گوید یعنی عمل بر طبق اماره واصل یا عمل اضطراری را بعد از کشف خلاف و بعد از رفع اضطرار مجزی می داند یا خیر؟

این بحث با مصلحت و مفسده دقیقاً رابطه دارد. لذا آخوند خراسانی رحمته الله وقتی در کفایة الاصول می خواهند بحث اجزاء را مطرح کنند تقریباً تمرکز بحث را می برد روی بحث مصلحت و مفسده که آیا استیفای تمام مصلحت شده یا بعض مصلحت و بعضی باقی مانده، آیا ممکن است یا غیر ممکن؟ اگر ممکن است واجب است یا مستحب؟

از دیگر مباحث این است که نهی در عبادات آیا موجب فساد است یا نه؟ یعنی اگر عبادت منهی عنه را آوردیم عبادت هست یا نیست؟

بحث دیگر این است که هر عملی در ضمن فرد محرم آن، آیا اطاعت است یا خیر؟ مثلاً شستن لباس با آب غصبی آیا انسان می تواند با این لباس نماز بخواند یا نه؟

پرسش و پاسخ:

سؤال اول: در قسمت احراز چه مباحثی مطرح می شود؟

جواب: در قسمت احراز کلیه مباحث علم (قطع)، مباحث طرق و امارات حتی اگر در اصول عملیه شک کردیم احراز شده یا نه باز هم از مباحث احراز است

سؤال دوم: آیا مصلحت و مفاسد هم قابل احراز هستند؟

پاسخ: مایک پیش فرض داریم و آن اینکه علم و عقل ماقاصر است از اینکه بتواند مصالح و مفاسدی را که شارع در تدوین احکام شرعی در نظر داشته، کشف کند به خاطر همین نکته هم مادر منطق تکلیف دنبال این هستیم که از بیان شارع چه حکمی فهمیده می شود والا عقل به تنهایی قادر بر کشف مصالح و مفاسد نیست.

البته این قضیه سالبه کلیه نیست چون ممکن است در برخی احکام عقل مصلحت و مفاسد آن را تشخیص دهد مثل حکم زکات که عقل می فهمد یکی از حکمتهای تشریع وجوب زکات این است که فقیر نباشد. اما معلوم نیست این تمام حکمت زکات باشد. پس آنچه مراد است این است که عقل نمی تواند در همه احکام همه مصالح و مفاسد را درک کند.

پی نوشتها

۱. حج / ۱۰

۲. نساء / ۴۰

۳. در مورد صغرای ظهور در مورد ماده و صیغه امر هم بحث می شود.